گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید محمود ثابت‌نیا فرمانده گردان کمیل لشکر ۲۷

اگر محمود زنده می‌ماند امروز فرمانده‌ای مثل حاج‌قاسم می‌شد

■ احمد محمدتبریزی

شهید محمود ثابت‌نیا فرمانده گردان کمیل لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) در بهمن سال ۱۳۶۱ و در جریان عملیات والفجر مقدماتی در ۲۶ سالگی رخت زیبای شهادت به تن کرد و آسمانی شد. پیکر شهید ۱۳ سال در کانال کمیل ماند و در سال ۱۳۷۳ تفحص شد. دختر شهید که در زمان حیات پدر هیچ‌گاه او را ندید برای اولین بار تابوت پدر را می‌دید. شهید ثابت‌نیا در عملیات والفجر مقدماتی و در کانال کمیل به همراه نیروهایش چندین روز سخت را پشت سر گذاشت و در نهایت به همراه معاون و سایر نیروهایش در همان کانال آسمانی شد. همچنین برادر شهید ثابت‌نیا به نام احمد نیز، در خرداد ۱۳۶۱ و بر اثر انفجار مین به شهادت رسیده بود. همسر شهید، طوبی عظیمی هنوز دلتنگ همسر است و خاطرات خوب بودن در کنار شهید ثابت‌نیا هیچ‌گاه از ذهنش پاک نمی‌شود. او به تنهایی دو یادگار شهید را بزرگ کرده و حالا از بی‌مهری‌ها و تبعیض‌ها نسبت به خانواده شهدا گلایه دارد. در ادامه گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید ثابت‌نیا را که به مرور خاطرات و فعالیت‌های ایشان اختصاص دارد می‌خوانید.

■■■

شما اولین بار شهید ثابت‌نیا را کجا دیدید و آشنایی‌تان چطور منجر به ازدواج شد؟

اولین باری که من ایشان را دیدم برای مهمانی خانه خواهرم از شهرستان میانه به تهران آمده بودم. همراه خواهرم از خیابان رد می‌شدیم که اولین بار شهید را آنجا دیدم. آقامحمود خواهرم را می‌شناخت و سلام و علیک کوتاهی کردند و بعد نگاهی به من انداختند و رفتند. بعد از آن روز به خانواده‌شان گفته بودند که من یک دختر را زیرنظر دارم و اگر می‌شود برای خواستگاری برویم. قبلاً خواهرم با خانواده‌شان همسایه بودند و شناختی نسبی از شهید و خانواده‌شان داشتند. خانواده خیلی خوب و مذهبی‌ای بودند.

شما ایشان را در جلسات خواستگاری و آشنایی‌های بعدی چطور دیدید؟

آقامحمود یک جوان خیلی خوب و خوش‌برخورد بود. وقتی ایشان را دیدم به دلم نشست. پس از صحبت‌های اولیه در عرض یک ماه عقد و عروسی را برگزار کردیم.

آن زمان با توجه به اینکه تازه انقلاب پیروز شده بود، شما فعالیت سیاسی یا انقلابی داشتید؟

من هیچ فعالیتی نداشتم ولی ایشان در تظاهرات شرکت کرده بود. همراه پدر و برادران‌شان در تظاهرات‌های انقلابی در خیابان حضور داشتند و حتی چندین بار هم با مأموران درگیر شده بودند. شهید زمان انقلاب فعالیت‌های زیادی داشت. شهید دو برادر و سه خواهر داشت که یکی از برادران‌شان نیز در جبهه شهید شده بودند. برادرشان اولین بار از طرف بسیج به جبهه می‌رود و بعد از ۴۰ روز پیکرشان را می‌آورند. هنگام شهادت ۱۸ یا ۱۹ ساله بودند.

شما بابت فعالیت‌های سیاسی و انقلابی همسرتان نگرانی نداشتید؟

اتفاقاً از همان روزهای اول آشنایی‌مان خیلی خوب من را درباره این موضوعات آگاه و آماده کردند، به حدی که دیگر خودم هم مشتاق شده بودم. انقلاب و جنگ با زندگی مشترک ما شروع شد و شهید به خوبی من را با این اتفاقات آشنا کرد به گونه‌ای که من هم می‌خواستم در این فعالیت‌ها شرکت کنم. حتی شهید می‌خواست نام من را هم در سپاه بنویسد. می‌گفت پیش خودم باش و با هم باشیم که جور نشد. بعد هم تولد بچه دیگر امکان چنین کاری را نداد.

چند فرزند از شهید به یادگار مانده است؟

زمانی که شهید زنده بودند پسرم یک سال و چند ماهه بود و دخترم را هم باردار بودم که پس از شهادت آقامحمود به دنیا آمد و هیچ وقت پدرش را ندید. شهید چند ماه به چند ماه به جبهه می‌رفت و به خانه نمی‌آمد. شاید ما روی هم رفته یک سال هم با هم زندگی نکردیم. همیشه یا تهران در پادگان‌ها در حال آموزش و آماده‌سازی برای اعزام به جبهه‌ها بود یا در جبهه فعالیت می‌کرد. بچه‌مان آن‌قدر پدرش را ندیده بود که غریبی می‌کرد. ما یک دل سیر نتوانستیم شهید ثابت‌نیا را ببینیم.

این رفتن‌های طولانی مدت و ندیدن‌ها را چطور تحمل می‌کردید؟

خودشان با صحبت‌های‌شان من را آماده کرده بودند. آن زمان خانه‌های تیمی منافقین را شناسایی می‌کردند و در جریان یکی از همین شناسایی‌ها با منافقین درگیر می‌شوند و کار به تیراندازی می‌کشد. شهید می‌خواست خودش را مخفی کند که تمام مدارکش از جیبش بیرون می‌ریزد و دست منافقین می‌افتد. به خانه آمد و گفت خانم باید خودمان را برای شهادت آماده کنیم. گفتم مگر چی شده؟ بعد جریان را برایم تعریف کرد و گفت هر آن امکانش هست خانه‌مان را شناسایی کنند و دست به خرابکاری یا ترور بزنند. من گفتم چه بهتر از اینکه شهید شویم و اصلاً نترسیدم. وقتی به امروزمان نگاه می‌کنم می‌بینم ما چقدر عوض شده‌ایم و چقدر زمانه ما را تغییر داده است. به قول شهید ثابت‌نیا که همیشه می‌گفت حواس‌تان باشد زرق و برق دنیا فریب‌تان ندهد و واقعاً ما فریب خورده‌ایم و این تجملات زندگی عوض‌مان کرده است. خودم می‌گویم خدایا افکار و اعتقادات آن زمان با الان چقدر فرق کرده است. اینکه بگوییم آنها از دنیا سیر بودند اشتباه است ولی آن رشادت‌ها و فعالیت‌هایی که انجام می‌دادند همه خدایی بود. شهید در خانه کلامی از مسئولیت‌هایش در جبهه نمی‌گفت و ما پس از شهادت‌شان متوجه شدیم مدت‌ها فرمانده بوده است. اصلاً خودنمایی نمی‌کرد و کلامی از خودش حرف نمی‌زد. آن زمان اگر می‌خواستند مصاحبه‌ای با ایشان بگیرند به هیچ عنوان قبول نمی‌کرد و می‌گفت این کارها برای دنیا نیست که بخواهم خودم را نشان بدهم و مطرح کنم و هدفم فقط رضای خداست. در نهایت همین هم شد و شهید همچنان مظلوم واقع شده است.

ایشان درباره فلسفه شهادت و جهاد هم با شما صحبت می‌کردند؟

آقامحمود بعد از انقلاب خیلی تغییر کردند. قبل از انقلاب در کار تعمیر ماشین بود. بعد از انقلاب بلافاصله عضو سپاه می‌شود و خیلی تغییر می‌کند. خانواده‌اش می‌گفتند محمود به‌قدری عوض شده که دیگر آن جوان قبل از انقلاب نیست. فکرش دفاع از اسلام، انقلاب، فقرا و مستضعفان بود. من در حسرت می‌ماندم فقط چند روز در کنار هم باشیم ولی ایشان شب و روز در فعالیت بود. هر چه می‌گفتم اینها دشمن هستند و ممکن است اتفاقی برایت بیفتد اصلاً از چیزی نمی‌ترسید. زندگی‌مان این گونه سپری می‌شد و آخرین بار بعد از چهار، پنج ماه از جبهه آمد و چهار روز در خانه ماند. مشخص بود این آخرین بار است و آگاه شده بود می‌خواهد شهید شود. حال و هوایش عوض شده و طوری رفتار می‌کرد که انگار مال این دنیا نیست. وقتی که آخرین بار می‌خواست برود انگار پرواز می‌کرد و به خودش هم الهام شده بود که دیگر برگشتی در کار نیست. من می‌فهمیدم رفتن این بار با سایر دفعات فرق می‌کند.

شهید ثابت‌نیا در خانه چطور شخصیتی داشتند؟

خیلی مهربان بود. اخلاق و رفتارش به گونه‌ای بود که اگر ایشان را بارها و بارها می‌دیدی از وجودشان سیر نمی‌شدی. شخصیتی خیلی دوست‌داشتنی داشتند. وجودشان برایم درس بود و هر چه یاد می‌گرفتم سیر نمی‌شدم و باز هم عطش داشتم. ایشان ۲۳ بهمن ۱۳۶۱ شهید شدند.

در خانه برای خودسازی‌شان کار خاصی انجام می‌دادند؟

درباره حجاب و برخورد با نامحرم خیلی تأکید می‌کردند. تمام فامیل از نظر حجاب از شهید حرف‌شنوی داشتند و احترام خاصی برای‌شان قائل بودند. برای بستگان خیلی عجیب بود فردی در اوج جوانی چنین شخصیت پخته‌ای دارد و آن‌قدر خدایی زندگی می‌کند.

راز پیشرفت روحی و شخصیتی شهید را در چه می‌دانید؟

پدرشان کارگر ساده‌ای بود و تربیت درست فرزندان از لقمه حلالی بود که پدر خانواده سر سفره می‌گذاشتند. پدرشان خیلی مردم محترم و خوبی بودند و روی بچه‌ها هم تأثیر می‌گذاشتند. آقامحمود چهره خیلی دوست‌داشتنی داشتند و وقتی به صورت و چشمان‌شان نگاه می‌کرد آرامش می‌گرفتم.

زندگی یک فرمانده در اوج جوانی و خواستن‌ها چگونه بود؟

زندگی‌مان خیلی ساده بود. اگر ایشان زنده می‌ماندند فرمانده‌ای مثل سردار سلیمانی می‌شدند، رفتار و خصوصیات‌شان مثل ایشان بود. فقط فکر ضعفا و فقرا بود و اصلاً برایش پول مهم نبود. سپاهی شده بود ولی هنوز حقوقش درست نشده بود. یک بار پدرشان گفتند حقوقت را درست کن که ایشان گفت مگر من به خاطر پول به جبهه می‌روم و هدفم از رفتن فقط برای خداست. حرف‌هایی می‌زد که برایم تازگی داشت و من بعدها می‌فهمیدم منظورشان چه بوده است. یک بار که از دور بودن‌های ایشان ناراحت بودم گفتم اگر من را دوست نداری بگو. گفت خدا شاهد است چنین چیزی نیست و دنیا را هم به من بدهند باز هم حاضر نیستم یک لحظه از شما و پسرم دور شوم و فقط به خاطر رضای خدا از تو و پسرم می‌گذرم. پسرمان را خیلی دوست داشت و عاشقش بود. نمی‌دانم چطور می‌توانست دل بکند و برود. شهادتش هم مظلومانه بود.

> فقط فکر ضعفا و فقرا بود و اصلاً برایش پول مهم نبود. سپاهی شده بود ولی هنوز حقوقش درست نشده بود. یک بار پدرشان گفتند حقوقت را درست کن که ایشان گفت مگر من به خاطر پول به جبهه می‌روم و هدفم از رفتن فقط برای خداست

شهادت‌شان چگونه اتفاق افتاد؟

عملیات والفجر مقدماتی لو رفته و شرایط خیلی سختی در جبهه حاکم بود. وقتی رزمندگان پشت بیسیم حرف می‌زدند نمی‌دانستند خودی یا غیرخودی با آنها حرف می‌زند. شهید ثابت‌نیا و سایر رزمندگان پنج روز بدون آب و غذا در محاصره کانال کمیل می‌افتند. شهید ثابت‌نیا می‌بیند نیروهایش همه افتاده‌اند و زخمی‌اند. یکی از نیروها می‌گوید شهید ثابت‌نیا تمام قمقمه‌ها را به کمرش بسته بود تا آب بیاورد که همان‌جا به شهادت می‌رسد. پیکر شهید را بعد از ۱۳ سال آوردند. آرزویش همیشه از خدا این بود که می‌خواهد مثل فاطمه زهرا(س) مفقودالجسد باشد. در نهایت همان هم شد و گمنامی را خیلی دوست داشت. پیکر شهید قدیری، بیسیم‌چی شهید ثابت‌نیا را چند هفته پیش تفحص کردند و آوردند. هنوز پیکر شهید رضا بنکدار معاون ایشان را نیاورده‌اند پیکرشان هنوز در کانال مانده است.

شهید احمد ثابت‌نیا

> اینکه بگوییم آنها از دنیا سیر بودند اشتباه است ولی آن رشادت‌ها و فعالیت‌هایی که انجام می‌دادند همه خدایی بود. شهید در خانه کلامی از مسئولیت‌هایش در جبهه نمی‌گفت و ما پس از شهادت‌شان متوجه شدیم مدت‌ها فرمانده بوده است. اصلاً خودنمایی نمی‌کرد و کلامی از خودش حرف نمی‌زد

روزهای پس از شهادت ایشان برای شما چگونه گذشت؟

خیلی سخت بود و هیچ وقت فراموش نمی‌کنم. آن زمان با اینکه خودم را آماده چنین اتفاقی کرده بودم که روزی آقامحمود شهید می‌شود ولی باز برایم خیلی سخت بود. اول به من گفتند آقامحمود مجروح شده و کمی بعد متوجه شهادت‌شان شدم. حالتی به من دست داد انگار دنیا روی سرم خراب شده باشد و زیر آوار مانده باشم. برایم سخت بود و خیلی ایشان را دوست داشتم.

بزرگ کردن دو بچه کوچک به تنهایی برای‌تان سخت نبود؟

بچه‌ها هر چه بزرگ‌تر می‌شدند بیشتر بهانه پدر را می‌گرفتند. وقتی به خانه بستگان می‌رفتیم با اینکه خیلی رعایت می‌کردند ولی همین که کسی بابا می‌گفت بچه‌هایم به من نگاه می‌کردند و تحمل چنین چیزی برایم خیلی سخت بود. از دست دادن پدر برای بچه‌ها خیلی سخت است. شنیدن بهانه‌های بچه‌ها زجرآور است. می‌گفتم بابا پیش خدا رفته است. هنوز هم دخترم گاهی به پهنای صورتش اشک می‌ریزد و می‌گوید کاش فقط یک لحظه پدرم را ببینم. گاهی می‌گوید بابا چرا رفت و می‌گوید بابا اگر زنده می‌ماند بعداً او را شهید می‌کردند. شهید ثابت‌نیا دائم در حال فعالیت بود و می‌دانستم اگر جنگ تمام شود و ایشان زنده بماند، بالاخره یک روز ایشان را به شهادت می‌رسانند. گاهی بستگان به من می‌گویند تو ناراحت نمی‌شوی و از شهید گلایه نمی‌کنی و می‌گویم نمی‌توانم چنین چیزی را به زبان بیاورم یا حتی در دلم بخواهم ناراحت شوم.

دلتنگ‌شان می‌شوید؟

خیلی زیاد! هنوز هم که عکسش را می‌بینم به ایشان سلام می‌دهم و فکر می‌کنم دارد من را نگاه می‌کند. آن زمان که تازه پیکرشان را آورده بودند جز چند تکه استخوان چیز دیگری از آقامحمود نیاوردند. من خیلی ناراحت بودم و می‌گفتم آن صورت زیبا کجا رفت. بعد از اینکه مراسم تمام شد جلوی عکس‌های شهید نشستم و خیلی با ایشان حرف زدم و گریه کردم. بچه‌ها خانه نبودند و همان‌طور خوابم برد. در خواب دیدم که ایشان مثل همان روز اول سالم آمده. گفت می‌بینی سالم هستم و چیزی نشده. بعد خیلی احساس آرامش کردم.

دیدن پیکرشان پس از ۱۳ سال دوباره درد جدایی و فراق را برای‌تان تازه کرد؟

بله، خیلی برایم سخت بود. دخترم ۱۳ ساله بود که پیکر پدرش آمد. بچه‌هایم خیلی ناراحت بودند و دخترم ضربه روحی سنگینی خورد و مریض شد. یک روز از مدرسه صدایم کردند و گفتم چرا این بچه این‌طوری شده و در کلاس حواسش به درس نیست؟ هنوز هم فکر می‌کنم در ذهنش چیزهایی است که به آنها فکر می‌کند. باز پسرم بهتر است ولی دخترم خیلی حساس است.

قطعاً به پدر و مادر و خانواده شهید هم بسیار سخت گذشته است؟

من فکر نمی‌کردم پدر و مادر جوان به این زودی از دنیا بروند. پدر شهید هفت سال و مادر شهید پنج سال پیش از دنیا رفتند. پدر و مادر شهید هم خیلی سختی کشیدند. خیلی خوشحال هستم و خدا را شکر می‌کنم که چنین سعادتی را پیدا کردم تا با شهید آشنا شدم. عنوان همسر شهید برایم افتخار بزرگی است و بابتش خدا را شاکرم.

در پایان اگر نکته‌ای دارید برای‌مان بگویید.

شهید و خانواده‌اش هنوز مظلوم واقع شده‌اند. بهترین امکانات به بعضی از خانواده‌های شهدا داده می‌شود ولی برای ما نه از طرف سپاه و نه از طرف بنیاد کاری انجام نشده است. می‌گویند پسرم یادگار شهید است ولی الان سخت‌ترین کار را دارد. مگر ما چند فرمانده گردان و فرمانده لشکر شهید در ایران داریم و چه زمانی قرار است به خانواده‌هایی مثل ما رسیدگی شود؟ چرا به بقیه رسیدگی کرده‌اند و به ما توجهی نکرده‌اند و ما راضی به چنین تبعیضی نیستیم. حقیقتش را بخواهید ما گلایه داریم و خیلی سخت است که به خانواده شهدا توجهی نمی‌کنند. اصلاً سراغ نمی‌گیرند و از وضعیت‌مان نمی‌پرسند و نمی‌دانند بچه‌های شهید در چه وضعیتی زندگی می‌کنند. شاید ما فراموش شده هستیم و دیده نمی‌شویم.

شهید ثابت‌نیا در مرکز تصویر در جمع نیروهای گردان

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۴۳۰

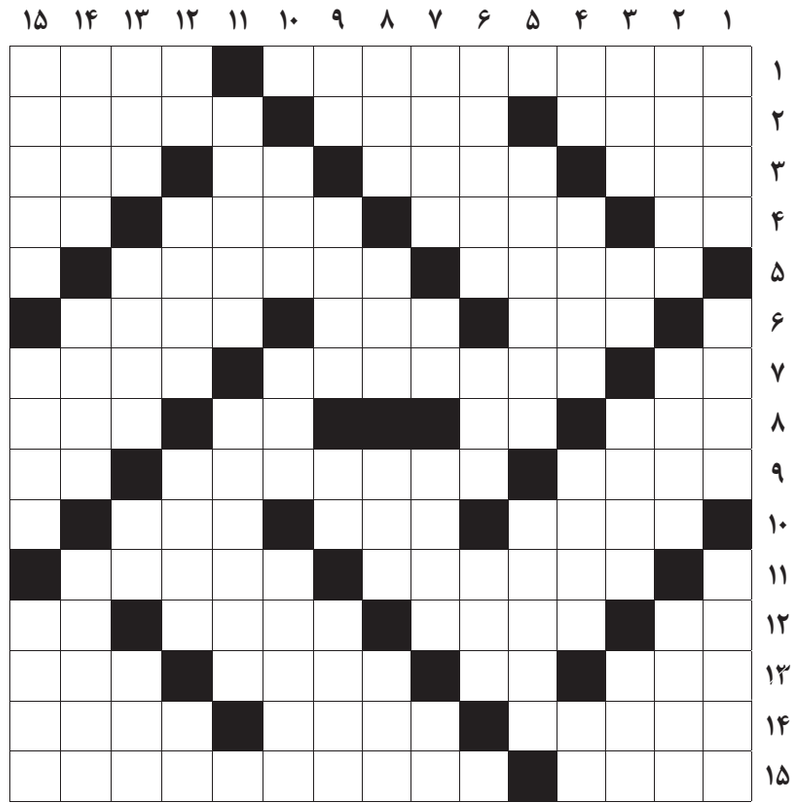

از راست به چپ

■ ۱-رمز عملیات خیبر(۳ اسفند ۱۳۶۲)-از القاب امام علی(ع) ■ ۲-سلاح زیردریایی-کلمه‌ای که دو بار در سوره حمد تکرار شده-از علایم نگارشی ■ ۳-پرستار و کنیز-... نبود فتاده را پای زدن-درخود فرورفته-دندان نیش ■ ۴-نفس خسته-زیبا-مبتکر-جنس قوی ■ ۵-فرزند رستم-ضدعفونی ■ ۶-عقاب سیاه-زهرآلود-رایحه ■ ۷-دریا-درد مفاصل-توهین کننده ■ ۸-نژاد-شامل همه-دو تا نون-مسافرخانه مجلل ■ ۹-بهره و نصیب-نوعی شیرینی خشک و ترد-از ضمایر ■ ۱۰-از ادات پرسش-مشورت-قطعی ■ ۱۱-ایجاد دردسر برای کسی-انبازی ■ ۱۲-حرف صریح-از سبک‌های شعری-بندری در جنوب-شمارش ■ ۱۳-اسباب ماهیگیری-فرد و شخص-چکاندنی اسلحه-کجی پا ■ ۱۴-جهان و روزگار-رنگ آبی سیر-بحر ■ ۱۵-بیم-برنامه انجام امور

از بالا به پایین

■ ۱-قوه حافظه-پرچم-پدر بزرگ ماشین حساب ■ ۲-تاکسی تلفنی-آلت نشانه‌روی تفنگ-جای بی آب و علف ■ ۳-دسته و صنف-ضربه سر در فوتبال-همنشین-آزاد ■ ۴-فرمانده بدن-جرقه-نو-سنگ آسیا ■ ۵-گفت‌وگوی تلفنی-مدل نمایش لباس ■ ۶-بی‌گمان و بی تردید قرآنی-حاجت-گمان و تخمین ■ ۷-دلا-هر دور بازی تنیس-سبز تند-پوزه ■ ۸-ته نشین مایعات-درس نخوانده-ابزار داوری-از نمازهای واجب ■ ۹-طایفه کریم‌خان-اثر مولیر فرانسوی-ناشنوا-دایی ■ ۱۰-سلاح کمری-لیست غذا-سیف ■ ۱۱-مشروح خبر-از کشورهای عضو اوپک قاره افریقا ■ ۱۲-زنده-نوعی خورشت-لقب پادشاهان روسیه-سرای مهر ■ ۱۳-ذره باردار-ترشی بادمجان-زوبین-مقابل اصل ■ ۱۴-غرنده؛ خروشان.عزا-آموزش دادن ■ ۱۵-قیادت-همراه بیل-شخص فریبنده ای که در آخرالزمان ظهور می کند

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۱						
		۸	۲	۱				۹
۳			۹					۷
	۲			۷		۴		۸
	۶			۸		۲		
	۹							
۲				۹	۴		۷	
۷						۳	۴	
					۳			

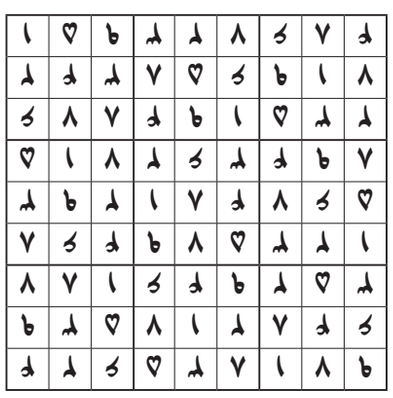

جدول کلمات متقاطع
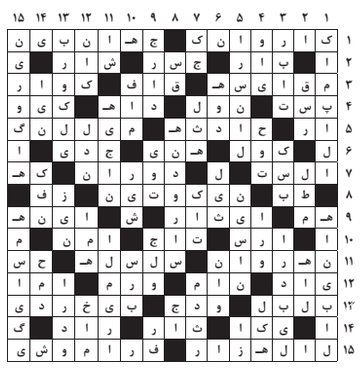
پاسخ جدول شماره ۶۴۲۹